

از عشق
تا عشق

— □ —
با حسین منزوی

ابراهیم اسماعیلی اراضی

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

سرشناسه: اسماعیلی اراضی، ابراهیم، ۱۳۵۳.
عنوان و نام پدیدآور: از عشق تا عشق، ابراهیم اسماعیلی اراضی.
مشخصات نشر: تهران، فصل پنجم، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری: ۳۶۸ ص.
شابک: 978_600_304_246_9
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
موضوع: شاعران ایرانی - زنجان - قرن ۱۴ - سرگذشتنامه.
رده‌بندی کنگره: ۷۱۳۹۴ ی ۷۴۴ ن / PIR ۸۲۲۳
رده‌بندی دیویی: ۸۱۶۲
شماره کتابشناسی ملی: ۳۷۵۲۳۳۸



ناشر تخصصی شعر

از عشق تا عشق

با حسین متروی

ابراهیم اسماعیلی اراضی

ناشر: فصل پنجم

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۱۰۰ نسخه

طراح جلد: مریم حائری

حروفچین: نازنین قراری

ویرایش عکس: منیره فلاحتی

صفحه‌آرا: محسن بیگی

شابک: ۹-۲۴۶-۳۰۴-۶۰۰-۹۷۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

مستندوق پستی ناشر: ۱۴۶۶۵/۱۵۹۵

مرکز پخش: میدان انقلاب، ابتدای کارگر جنوبی، کوچه مهدیزاده، شماره ۴، واحد ۱۰

تلفن: ۶۶۹۰۹۸۴۷ - ۰۹۱۲۱۵۹۱۸۹۱ تلفکس: ۶۶۹۰۹۸۴۸

ایمیل فصل پنجم: fasle 5.1386@gmail.com

سایت فصل پنجم: www.Fasle5.ir

به نام خدا

درباره‌ی گفت‌وگو

«یه لحظه اون [ضبط] و ببند عزیزم» و تمام...؛ حتی اگر یازده - دوازده سال گذشته باشد و چندین و چند بار، کاست یا فایل حرف‌های روز نهم بهمن ۱۳۸۲ از سر گرفته شده باشد، شنیده شده باشد... و به سکوت رسیده باشد؛ حتی اگر در همان حرف‌ها قرار گذاشته شده باشد که هفته‌ی بعد از آن، یعنی ۱۶ بهمن ۱۳۸۲ گفت‌وگو شوند و گفت‌وگوکننده به همراه عده‌ای دیگر از اهل ادبیات برای شرکت در مراسم چهلم قربانیان زلزله، راهی بم شوند؛ حتی اگر قرار بوده باشد که فقط «یک لحظه» سکوت جاری شود.

اولین بار حسین منزوی را در اولین کنگره شعر و قصه جوان کشور (۱۳۷۸) دیدم؛ کنگره‌ای که به لطف حضور استاد محمدعلی بهمنی در هرمزگان پا گرفته بود و تفاوت‌هایش را از جمله در میزبانی از حسین منزوی و عبدالعلی دستغیب به رخ می‌کشید. جایی در این باره مفصل نوشته‌ام که چگونه بود و چطور گذشت. بعدها در اولین کنگره سراسری غزل ایران در رشت، همایش‌های فصلی ادبیات و برخی همایش‌های دیگر در اصفهان، کنگره‌ی میلاد آفتاب در خمینی‌شهر، برخی جلسات هفتگی تهران، در برخی شرکت‌های تهیه‌کننده‌ی موسیقی، استودیوهای ضبط و... این دیدارها تکرار شد و تماس‌های تلفنی هم که برقرار بود.

حضرتش در مقدمه «غزل‌مزل» (مجموعه شعر اول من) درباره این رابطه، توضیح موجز و دقیقی فرموده است؛ اینکه من را از کی می‌شناسد و چقدر می‌شناسد و... و در سطرهای اول این گفت‌وگو هم لطفش را در حق نگارنده تمام کرده که می‌بینید.

آمدورفت من به زنجان و راه‌یافتنم به آستان بی‌ریا و البته دیریاب حسین منزوی، بعد از بیماری و جراحی ایشان (۱۳۸۱) سر گرفت. اولین نوبت برای عیادت رفتم. نوبت‌های بعدی اما دیگر بهانه نمی‌خواست؛ شیفتگی من و اعتماد و محبت او، بهترین دلیل بود. کم‌کم به این فکر افتادم که چه خوب است اگر این دیدارها علاوه بر بهره‌های فراوانی که برای من دارد بازده مدون و عمده‌تری هم داشته باشد. ظاهراً پیش از من دوستان دیگری هم پیشنهاد چنین گفت‌وگویی را مطرح کرده بودند و بنا به دلایلی استاد موافقت نکرده بودند اما به هر حال قرعه به نام من افتاد.

مقدمات کار را فراهم کردم؛ میکروفونی و کاستی کافی بود؛ یک ضبط دوکاسته هم به لطف جناب بهروز منزوی که به قول خود استاد بار دوستی و شاعری و برادری را همزمان به دوش می‌کشید، مهیا و گفت‌وگوی ما شروع شد؛ جمعه، هفدهم مردادماه ۱۳۸۲... قاعدتاً اگر همه چیز سر جای خودش بود این گفت‌وگو باید نهایتاً در چند هفته به ثمر می‌رسید. اما کمتر چیزی سر جای خودش بود. من ساکن اصفهان بودم و استاد، ساکن زنجان؛ پس باید مدام در رفت‌وآمد می‌بودم؛ پس مثلاً اینکه پولی برای آمدورفت و... ته جیب من باشد یا نه، می‌شد شرط تعیین‌کننده... و اگر این شرط نبود، اصلاً قرار داشتیم در همان زنجان اتاقکی اجاره کنم تا وقتی که این گفت‌وگو به سرانجام برسد. مساله‌ی مهم دیگر این بود که آیا روزگار، دل و دماغ و مجال نشستن و گفتن برای استاد گذاشته باشد یا نه... یا مثلاً مجموع شرایط فراهم باشد یا نه... و گاهی

نمود و نمی‌شد به شکلی که مثلاً در سه روزی که در زنجان بودم، نیم ساعت گفت‌وگو انجام می‌گرفت (حداقل یک بار هم اصلاً انجام نگرفت). و خلاصه اینکه همه‌ی این باید و نبوده‌ها باعث شد که این گفت‌وگو در همین حدی که می‌بینید شکل بگیرد. و البته در عین همه‌ی حسرت‌ها و ای کاش‌ها خوشحالم که همین سیصد و چند صفحه هم از زبان حسین منزوی بزرگ، گفته شده و به ثبت رسیده است. اما درباره‌ی روند انجام و ثبت این گفت‌وگو، اشاره به نکاتی، خالی از فایده نیست:

۱- چنان که در متن هم مشخص است قرار بر انجام یک گفت‌وگوی کلاسیک با پرسش و پاسخ‌های خط‌کشی شده نبوده است و شاید نیازی به توضیح نباشد که بزرگی چون حسین منزوی تقی‌بی به خط‌کشی‌های کلیشه‌ای نداشت.

۲- در تنظیم و برگردان گفت‌وگو به نوشتار، تلاش بر این بوده که حتی المقدور مخاطب بتواند لحن استاد را بشنود؛ به همین دلیل متن در عین پابندی به قواعد کلی زبان نوشتار، لحن گفتار دارد و حتی در ویرایش برخی عادات گفتاری از قبیل تکرار تکیه کلام‌ها و برخی حشوهای مرسوم در زبان گفتار، سختگیری نشده است.

۳- در ترتیب و محتوای گفت‌وگو هیچ دخل و تصرفی صورت نگرفته؛ مگر در موارد زیر:

الف - اشاره‌های تکراری به یک موضوع که به یک مورد کاسته شده؛ با این توضیح که هیچ گفته‌ی نامکرری از قلم نیفتاده است.

ب - در مواردی که ملاحظات درباره‌ی حیثیت اشخاص وجود داشته و استاد،

تلویحا یا صراحتا خواسته‌اند که موضوع، به ترتیب خاصی آورده شود یا اصلا آورده نشود. در بعضی موارد، استاد به موضوعاتی می‌پرداختند ولی تاکید می‌کردند که «این بخش را برای خودت می‌گویم» یا تاکید می‌کردند که «نام فرد ذکر نشود» یا می‌گفتند «این بماند برای زمان خودش» که به همان ترتیب عمل شده است.

ج - در مواردی که جملات در گفتار، با لحن یا ایما و اشاره، مفهوم بوده‌اند اما در نوشتار، چیزی کم بوده، کلماتی در [] به متن افزوده شده است.

د - در موارد اندکی، جملات یا پاراگراف‌هایی، برای منطقی‌تر شدن سیر گفت‌وگو جابه‌جا شده است. خود استاد گاهی که خارج از موضوع به نکته‌ای اشاره می‌کردند، یادآور می‌شدند که به محل خودش منتقل شود.

ه - در موارد اندکی صرفا برای اطلاع خواننده از فضا و شرایط موجود، توضیحاتی جز گفته‌های استاد، در متن آمده است.

و - «...» در سه حالت وارد متن شده است؛ اول، جاهایی که کیفیت ضبط خوب نبوده، دوم، مواردی که به دلایل مختلف جمله‌ای ناتمام مانده و دیگر، جاهایی که به دلیلی، چیزی از متن حذف شده است.

۴- همه‌ی عکس‌هایی که در بخش پایانی کتاب پیش روست، از دریچه‌ی دوربین من ضبط شده است. از دوستی که زحمت گرفتن عکسی که خودم در کادرش هستم را کشیده (به احتمال بسیار، آقای بهروز منزوی یا آقای مهدی ملکی) سپاسگزارم و از همه‌ی کسانی که - دانسته - بدون رعایت حقوق معنوی عکاس، از این عکس‌ها بدون ذکر نام بهره‌برده‌اند گلایه می‌کنم. مشخصا از انتشارات دارینوش که بدون هیچ‌گونه اجازه‌ای و بدون ذکر نام عکاس، یکی از این عکس‌ها را به صورت کارت در آلبوم «شوکران نوش»

چاپ زد و فروخت، تا ابد، گله‌مند و طلبکارم.

به روان بلند پیر همیشه‌ام حسین منزوی درود می‌فرستم و در برابر خانواده‌ی عزیز و گرانمایه‌اش به خاطر اعتمادها و محبت‌هایشان سر کرنش فرود می‌آورم؛ خصوصاً آقای بهروز منزوی که متن را بازخوانی کردند، موارد مهمی را متذکر شدند و یادداشتی هم بر پیشانی این کتاب نوشتند. لازم است از همراهی‌های همدلانه‌ی انتشارات فصل پنجم نیز قدردانی کنم.

با سلام - ابراهیم اسماعیلی‌اراضی

۲۳/سفند ۱۳۹۳